

ملازمت «انسان» و «خرد» در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء

مهدی ماحوزی*

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱۷

کیمیا تاج نیا**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۹/۱۵

چکیده

میان ناصر خسرو قبادیانی و ابوالعلاء معری مشابهت‌های فکری و گرایش‌های مشترک مذهبی بسیار است. توجه و شوق به تجربه زندگی عقلی و وجدانی که از آثار هر دو پیداست امکان واکاوی یک موضوع مشترک در اندیشه و شعر ایشان را ممکن می‌سازد؛ به ویژه آن که «انسان و ارتقای حیات روحی و باطنی آن» از محورهای اساسی فکر و شعر آن دو به شمار می‌آید. در این نوشتار کوشیده‌ایم تا ضمن تبیین جایگاه «خرد» در کارنامه انسان شناختی شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء به طرح مواضع مشترک آن‌ها در مواجهه با موضوع خرد و استخراج زمینه‌های همسان فکری آن دو در این باب بپردازیم و به نظرگاه مشترک هر دو حکیم در باب ملزومات خرد یعنی سخن و علم هم اشاره کنیم.

کلیدواژگان: ناصر خسرو، ابوالعلاء معری، انسان، خرد، سخن، علم.

f_pajuhesh@yahoo.com.

kimia.tajnia@yahoo.com

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، ایران.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، ایران.

نویسنده مسئول: کیمیا تاج نیا

مقدمه

سرشت و سرنوشت ناصر خسرو به شدت مکمل و متقارن یکدیگر و هر دو به نحوی تحسین برانگیز ممتاز و درخشان‌اند. وی - چنانکه خود در قصیده‌ای بدان اشاره می‌کند - به سال ۳۹۴ هـ.ق در قبادیان، نزدیک شهر مرو، در ناحیه بلخ زاده شد؛ چونان «بالنده نبات بی‌دانشی که از خاک سیاه و آب مقطر» زاید. اما تقدیر انسانی و عقلانی‌اش او را از مرتبه «نباتی» به «ستوری» و سپس به درجه «مردمی» ارتقا می‌دهد و به دنبال آن در آستانه چهل و دوسالگی به تعبیر آلیس سی. هانسبرگر او را به «بحرانی روحانی» گرفتار می‌سازد و به «رؤیایی سهمگین» (هانسبرگر، ۱۳۹۰: ۲۰)، که ناصر را از خواب چهل ساله برون می‌آورد و زندگی‌اش را به یک زندگی دینی سراسر اعتقاد و تعلیم بدل می‌کند.

تجربه حیات روحانی و عقلانی که ناصر در همه آثار و از جمله دیوان اشعارش دمامد از آن سخن گفته در حقیقت جوهری است که حکیم زندگی‌اش را بر سر آن گذارده است. تغییر حال و رمیدگی که مقتضای رشد معنوی و جهان آزمودگی او بود و به صورت خواب بر وی ممثل شد (مقدمه نادر وزین‌پور بر سفرنامه، ۲۵۳۶: ۱۳) و به دنبال آن سفر هفت ساله ناصر در مسافتی بیش از دو هزار و دویست و بیست فرسنگ به مکه و قاهره و آشنایی و مصاحبت وی با المؤید فی الدین شیرازی ملقب به داعی الدعاة که به روایت خود حکیم هادی و راهنمای او به سوی جاده علم و نقطه پایان راهی است که او سال‌ها آن را با شوقی دردناک به پویه و جست‌وجوی روحانی سپری کرده است، و سرانجام پذیرش آگاهانه و خالصانه اصول عقاید اسماعیلی و یافتن مرتبه حجت که در سلسله مراتب و مدارج سیر اهل باطن، در مذهب اسماعیلی، فوق مستجیب و مأذون و داعی و تالی امام است.

بازگشت ناصر خسرو به عنوان «حجت جزیره خراسان» به زادگاه‌اش بلخ و تواری و تبعید وی به مازندران و نشابور و یمگان که نتیجه تلاش برای تبلیغ و اشاعه افکار اسماعیلی در سرزمین خراسان است، و سپری کردن درازنای رنجبار سال‌های آوارگی به نشر مذهب اخلاقی - انسانی خود که حکیم سخت بدان معتقد و پای‌بند بود، نیز تصنیف دو اثر نفیس فلسفی و کلامی - زاد المسافرین و جامع الحکمتین - و سرایش اشعار حکیمانه و پندآمیز و انتقادجویانه (محقق، ۱۳۶۸: ۳۶۹) که آکنده است از اندرز و

زنهار جویندگان و خوانندگان به کنار گذاشتن لذات جسمانی و جست‌وجوی لذات روحانی، از برجسته‌ترین نقاط عطف زندگی حکیم و ماحصل تقلا و تأملات و مکاشفات درونی مردی تقلیدگریز و ناساز با احوال روزگار (یوسفی، ۱۳۶۷: ۵۷) به حساب می‌آید که به طرز عجیب با اعتقاد و فکر و ذهن و قلم او که شالوده و بنیاد آن «انسان و ارتقای حیات باطنی و روحی» اوست عجین شده است.

ناصر خسرو در سفر هفت ساله‌اش به مکه و قاهره و در گذارش از معرّه النعمان با شاعر فیلسوف عرب *ابوالعلاء معری* هم دیدار داشته است. در سفرنامه گزارش می‌کند که «در آن شهر (معرّه) مردی بود که وی را *ابوالعلاء معری* می‌گفتند، نابینا بود و رییس شهر او بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان، و خود همه شهر او را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین خود را راتبه کرده، و جز آن هیچ نخورد. و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می‌سازند، مگر به کلیات که رجوعی به او کنند و وی نعمت خویش از هیچ کس دریغ ندارد و خود صائم الذهر قائم اللیل باشد و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود. و این مرد در شعر و ادب به درجه‌ای است که افاضل شام و مغرب و عراق مقرّند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست. و کتابی ساخته آن را «الفصول و الغایات» نام نهاده، و سخن‌ها آورده است مرموز و مثل‌ها به الفاظ فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمی‌شوند مگر بر بعضی اندک، و نیز آن کسی که بر وی خواند، چنان که او را تهمت کردند که تو این کتاب به معارضه قرآن کرده‌ای. و پیوسته زیادت از دویست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که: «ایزد، تبارک و تعالی، این همه مال و نعمت تو را داده است، چه سبب است که مردم را می‌دهی و خویشتن نمی‌خوری». جواب داد که «مرا بیش از این نیست که می‌خورم». و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود» (ناصر خسرو، ۱۳۷۵: ۱۸-۱۹).

ابوالعلاء به سال ۳۶۳ هـ ق در معرّه النعمان که شهری بوده است واقع در شام در خانواده‌ای که پدرش نام‌آور علم و قضا و ثروت و مادرش از دودمانی بزرگ بود زاده شد. در چهار سالگی به دنبال ابتلا به بیماری آبله نابینا گشت. با این همه عطش فراگیری

دانش او را به تحصیل مقدمات علوم در معرّه و نزد پدر شوق‌مند ساخت و پس از آن روح حقیقت‌جویی‌اش او را در جست‌وجوی حدّ غایی معرفت و دانش به کتابخانه‌ها و دارالعلم‌های بسیار در حلب و انطاکیه و لاذقیه و طرابلس کشانید و سپس راهی بغداد کرد که در آن روزگار دارالعلم و مرکز دنیا به حساب می‌آمد.

اقامت او در این شهر به روایت تاریخ یک سال و شش ماه به طول انجامید و در این مدت رفت و آمدش در مجالس ادب و هنر و فلسفه این شهر او را پرآوازه ساخت. اما حسد برخی تنگ‌نظران و بیماری مادرش وی را رهسپار معرّه کرد. *ابوالعلا* پس از مرگ مادر به زهد گرایید و زندگی‌اش قرین گوشه‌گیری و سختی شد. بخش عمده آثارش را در همین دوران تألیف کرد و به دنبال آن صیت شهرت‌اش چنان پراکنده شد که «سامعان و زائران بلندپایه از هر سو به خدمت‌اش می‌شتافتند و داعیان علوی بر آن شدند که وی را به خود پیوند زنند و از آوازه نیک او استفاده کنند» (الفاخوری، ۱۳۶۱: ۵۰۱-۵۰۲).

ناصرخسرو نابغه سخنوری است که به مدد قریحه قدرتمند و استعداد سخن‌سرایی و جان کمال جویش رسالات متعدد و دیوانی سرشار از تبلیغ و اشاعه آمال انسانی و فضایل اخلاقی از خود به میراث گذارده. جامعیت و اشراف اندیشه و شوق و اعتقاد کم‌نظیر *ناصر* به علوم عقلی و نقلی و ابعاد و آنات حیات روحانی، او را به سخنوری ممتاز در ادب پارسی بدل ساخته که شعرش به شدت باورپذیر و ستایش‌برانگیز است. شاید بتوان او را نخستین شاعری دانست که شعر را آشکارا مرامی کرده و آن را به طور مستقیم در خدمت حکمت دینی خود قرار داده است (شعار و احمدنژاد، ۱۳۷۸: ۲۱).

از سوی دیگر مواهب فطری بی‌مانندی که نصیب معری شده بود، علوم بسیاری که با نیروی تلاش و جدیت آموخته و کوری‌اش که از پراکنده بینی در امان‌اش داشته و گوشه‌گیری و تنهایی‌اش که اسباب و امکان تألیف برای او فراهم آورده بود به او امکان تألیف و تجمیع سی کتاب و رساله منظوم و منثور با موضوعات ادب و لغت و فلسفه و دین و اجتماع و ... را بخشیده است (عبدالجلیل، ۱۳۵۶: ۱۹۵). عمدتاً آثار او عبارت‌اند از دو مجموعه شعر به نام‌های «سقط الزند» و «لزوم مالایلم» و دو کتاب مهم و بسیار شگفت‌انگیز «الفصول والغایات» و «رسالة الغفران» که به روایت و ضمانت آن‌ها وی یکی

از اصیل‌ترین و بدیع‌ترین چهره‌های ادبیات عرب به شمار می‌آید؛ چنانکه برخی از متفکران و شاعران بزرگ ایرانی مانند خیام از مکتب فکری و شعری او بهره فراوان برده‌اند (چناری، ۱۳۸۵: ۱۵).

جدای از وجوه مشابه سرشت و سرنوشت ناصر خسرو و ابوالعلاء معری، مشابهت‌های فکری و گرایشات مشترک مذهبی و توجه و شوق به تجربه زندگی عقلی و وجدانی که از آثار هر دو پیداست و اشتراکات بی‌شمار در فکر و شعر که از آن جمله‌اند: پرداختن به اخلاق و حکمت و دارابودن ذهن فلسفی، پرهیز از ستایش شاهان و وصف می و معشوق، تفاخر و خودستایی، نکوهش دنیا و ستایش عقل و خرد و ... امکان واکاوی یک موضوع مشترک در اندیشه و شعر هر دو را ممکن می‌سازد. با آن که در ادبیات فارسی و عربی، مشابهت‌هایی میان شاعران و نویسندگان وجود دارد که در بسیاری موارد می‌توان این مشابهت‌ها را از نوع توارد به شمار آورد (همایی، ۱۳۸۲: ۳۶۵)؛ اما بی‌شک محوریت و اشتراک سه عنصر خرد، قناعت و سکوت در شعر ابوالعلاء و ناصر و مشابهت‌های دیگری که میان هر دوی آن‌هاست (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۵۹).

از تقارن اندیشه و فکر در ساحات ذهن هر دو حکیم حکایت می‌کند. بی‌تردید به گواهی اشعارشان موضوع انسان و ملازمت‌اش با خرد از محورهای اساسی فکر و شعر هر دو حکیم است.

ملازمت «انسان» و «خرد» در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء

حقیقت آن است که حیات انسانی از منظر ناصر سیری از جهل و نادانی به علم و دانایی، یعنی تجربه سفری عقلانی و روحانی است. انسان واجد نفس و روحی است که هسته کمال در آن نهاده شده و این حس کمال‌طلبی است که آدمی را در طلب بقا و رشد به پیش می‌راند. مقصود زندگی از منظر وی درخشیدن و صیقل‌دادن گوهر درون یعنی پالودن نفس از شوائب جسمانی است و این تنها وقتی محقق می‌شود که خرد (عقل) سررشته‌دار امور گردد. چراکه خرد سنجیه فارق و معرف انسان و ابزار وصول به کمال در این جهان و حصول رستگاری در جهان دیگر است. نفس آدمی به مدد خرد آن چه را بایسته است فرا می‌گیرد (هانسبرگر، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵ و ۳۱۷-۳۱۸) و این علم و

آگاهی به تمیز و مفارقت ظاهر و باطن حیات شخص را به ادراک لطیف‌ترین لذایذ روحانی و مسرت‌های معنوی مزین می‌کند.

انسان در باور حکیمانه ناصر خسرو «گوهری آسمانی» است که وجودش فراهم آمده از جسم و روح و جان و تن است، و نه تنها به جان زیب و فرّ جهان مهین، بلکه به تن هم غایت صنع جان آفرین است:

یکی گوهری آسمانی است مردم	که ایزد به بندی ببستاش زمینی
جهان مهین را به جان زیب و فرّی	اگرچه بدین تن جهان کیهنی
به جان خانه حکمت و علم و فضلی	به تن غایت صنع جان‌آفرینی

(دیوان، ۱۳۷۰: ۱۶)

هر انسان در حقیقت فرمانروایی است با دو قلمرو: قلمرو ماده و ظاهر و قلمرو معنا و باطن و خاصیت‌اش این است که یکسره مقید به محدودیت‌های جهان جسمانی نمی‌تواند بود. با آنکه خلوص و صفای انسانی به هنگام درآمیختن با بدن گرفتار کدورت و آلودگی شده اما آدمی ترکیبی است از امر ابدی بالقوه با یک عنصر محدود زمینی و زمان‌مند (همان: ۹۲) که شگفت‌انگیزترین گنج‌ها و اساسی‌ترین عنصر شناخت و درک حقیقت یعنی گوهر روح و نفس را در خود دارد. این نفس است که موجود انسانی را به سوی جست‌وجوی دانش که اساس هستی انسانی از منظر حکیم است پیش می‌راند و او را به حصول هشیاری و خرد که بار درخت این جهان است مفتخر می‌سازد:

نبینی بر درخت این جهان بار	مگر هشیار مرد ای مرد هشیار
درخت این جهان را سوی دانا	خردمند است بار و بی‌خرد خار
نماند جز درختی را خردمند	که بارش گوهر است و برگ دنیار

(دیوان، ۱۳۷۰: ۱۷)

شاعر حکیم «انسان» را شاهکار طبیعت می‌خواند و بر آن است که «دانش» و «خرد» وصول به این مقام یگانه را برای آدمی ممکن می‌کند. اصرار ناصر بر این است که انسان برتری و قدرت خود را در دوگیتی بشناسد و به مقام بی‌مانند خود وقوف یابد (احسن، ۱۳۵۵: ۳۵۳).

سراسر جهان آفرینش خوان ضیافتی است که در پیش روی انسان گسترده است تا از آن به انصاف بهره گیرد. آنچه پیش و بیش از هر چیز لزوم و وجوب می‌یابد شاکر بودن از خداوند به خاطر خلق جهان جسمانی است چراکه سیر منظم و متدرج آفرینش از پایین‌ترین تا بالاترین مرتبه، در تمام سلسله مراتبش برای خدمت به «انسان» به وجود آمده است. از چهار ارکان یعنی خاک و هوا و آب و آتش گرفته تا معدنیات و نباتات و حیوانات. آدمی در قله این سلسله مراتب واقع شده و هم از این رو واجد همه صفات و مراتب پایین‌تر از خود هم هست به اضافه یک صفت دیگر که خاص خود اوست و آن خرد است. به سبب همین خاصیت خردداری و خردورزی است که انسان قادر به درک نیکی متجلی در آفریدگان خداوند و نظم ذاتی جهان و خویشکاری وظیفه هر مخلوق می‌باشد (هانسبرگر، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۶۱).

اگر بپذیریم که بسامد واژه‌ها در شعر هر شاعر نشان‌دهنده مشغولیت ذهنی و دغدغه متوالی و مستمر او در باب یک چیز است باید متوجه این موضوع بود که «خرد» یکی از اساسی‌ترین کلیدواژه‌های شعر ناصر خسرو است که به تقریب آن را در بیش از ۴۰۰ مورد به کار برده است. ذکر این نکته بجاست که ناصر در بیش‌تر اشعارش عقل و خرد را مترادف آورده است.

طرح این توضیح که گویا عقل در شعر ناصر بیش‌تر بار فلسفی _ دینی دارد و خرد بار ارزشی (طاهری مبارکه، ۱۳۷۵: ۷۴) و نیز آن که ناصر در رویکرد به مقوله خرد ملهم و متأثر بوده است از اندیشه‌های نوافلاطونی و آراء ابویعقوب سجستانی که خرد را معلول و آفریده اول می‌داند و بر آن است که خرد مصدر هر شناخت و معرفتی است ضرورت می‌یابد. خرد در حقیقت مدار و مرکز جهان است زیرا «خط‌ها که از مرکز برخیزد، تا محیط برسد همه یکسان باشد» (سجستانی، ۱۳۵۸: ۲۴). از این رو حکم خرد در همه چیزهای جهان یکسان است؛ یعنی همان نسبت یکسانی مرکز با هر نقطه از محیط دایره، در انتزاع عقلی میان خرد و همه چیزها وجود دارد. بنابراین خرد مرکز مفهومی (اندیشگی) چیزهای دو جهان است. این خرد که آفریده نخستین (عقل اول) است و موجودات دیگر از وی پدید می‌آیند در حقیقت نوعی آگاهی خدا (logos) است و ماهیتی مجرد و بی‌میانجی دارد.

سجستانی عقل را رسول آفریدگار به سوی آفریدگان می‌داند. عقل رسولی روحانی و موهبتی از عالم بالاست که انسان را به جانب حقایق معنوی و عالم بالا راه می‌نماید. اما صرف نظر از این منزلت هستی‌شناسانه (on tologique) عقل سجستانی دارای ویژگی‌های دیگری نیز هست. در اندیشه او عقل با «امر باری»، «علم باری»، آگاهی و آفرینش یکی می‌شود. عقل با توحید وحدت دارد و با آن توأم است (مسکوب، ۱۳۷۱: ۱۰۸-۱۰۹).

در نظام فلسفی فلوطین و فلسفه نوافلاطونی هم که در حقیقت ترکیبی است سازمند (organique) از اندیشه‌های افلاطون، ارسطو و رواقیون صادر اول «عقل» است. از عقل، نفس صادر می‌شود و هستی در سیری نزولی از «واحد» به عقل و نفس و هیولی متدرج شده و سپس در سیری صعودی بازگردنده به سوی «واحد» است. در نظر فلوطین اگر روح انسان از راه تقوا، بر جسم و از راه عقل (Raison) بر حسیات سوداوی غلبه کند ناب و مهذب شده، به خدا همانند می‌شود (ناصر خسرو، ۱۳۳۲: ۱۴۹).

ملازمت «انسان» و «خرد» البته در سرتاسر آثار حکیم پیداست؛ نه تنها خرد وجه امتیاز آدمی از دیگر مخلوقات خداوند است بلکه «علم» و «سخن» که زاییده و موجود خرد هستند هم دو وجه ممیزه و مفارق انسان به حساب می‌آیند. وی در سرتاسر آثارش اصرار می‌کند بر پرداختن به فضایل انسانی که تنها با پیروی از موازین خرد و انصاف ممکن است (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۰۷ و ۳۱۴) و تصریح می‌ورزد که شرافت و کرامت انسان به خرد و قوت اخلاق اوست:

در این مقام اگر می‌مقام باید کرد به کار خویش، نکوتر قیام باید کرد

ز خوی نیک و خرد در ره مروّت و فضل مر اسب تن را، زین و لگام باید کرد

(دیوان، ۱۳۷۰: ۱۵۷-۱۵۸)

در باور ابوالعلاء هم خرد و عقل عطایای الهی‌اند. خرد گوهری خداوندی است که بنیاد دین بر آن است. او با بیانی پخته عقل پویا را بهترین مذاهب و مذهب را عین عقل و عقل را عین دین می‌داند و معتقد است که چنانچه دینی با اندیشه و فکر و خرد همراه نباشد عین ضلالت و گمراهی است. او با طرح عامدانه مفاسد زاییده از بی‌خردی چون نادانی، نفس‌پرستی، جهل و گمراهی و ... حصول سعادت واقعی را در گرو

خردمندان دیدن و اندیشمندان رفتار کردن می‌داند و با طرح مسأله تقدم معقول بر منقول بر این اصل اصرار می‌ورزد که اختلافات میان جوامع و ادیان متأثر از شکل و میزان رشدیافتگی عقلانی و بهره‌مندی افراد متعلق به آن جوامع از خرد است و تحقق «امت واحد» به عنوان یک آرمان و مطلوب انسانی در گرو رفع تفاوت‌ها و مرزهای اندیشه خواهد بود. او تصریح می‌ورزد که «عقل، انسان را در همه مراحل راهنمایی می‌کند:

كذبَ الظنَّ لا إمامَ سوى الـ عقلٍ مشيراً صبحه و مساءً
أيتها الغرَّ إنَّ خصصتَ بعقلٍ فأسالنهُ فكلُّ عقلٍ نبیٌّ

- مردم دروغ می‌گویند و هیچ پیشوایی جز عقل نیست، اوست که هر صبح و شام مردم را راهنمایی می‌کند. ای فریب خورده اگر تو را با عقل الفتی هست از او بپرس که هر عقلی خود پیامبر است (ممتحن، ۱۳۸۴: ۱۳۹).

لازم است که خرد را اساسی‌ترین و محوری‌ترین عنصر فکری ناصر در پی‌ریزی ارکان شخصیتی انسان آرمانی‌اش در دیوان به حساب آوریم. از منظر ناصر خرد، «آغاز جهان» و انسان، «انجام جهان» است. خرد است که اجزای آفرینش مادی را مسخر آدمی نموده و او را به تجربه حیات روحانی و کامل کردن سلوک اخلاقی تا حصول مقام جانشینی خداوند قابل ساخته است. بر این مبنا بی‌راه نخواهد بود اگر بگوییم که خرد جوهر حیات انسانی و مبدأ و سرحلقه مجموعه فضایی است که کمال آدمی را تحقق می‌بخشد:

خرد آغاز جهان بود و تو انجام جهان بازگرد ای سره انجام، بدان نیک آغاز
خرد است آن که تو را بنده شدستند بدو به زمین شیر و پلنگ و به هوا باشه و باز
خرد آن است که چون هدیه فرستاد به تو زو خداوند جهان با تو سخن گفت به راز
چون به بازار جهان خواست فرستاد همیت مر تو را زو خرد و علم عطا بود و جهاز
بر سر دیو، تو را عقل بسنده است رقیب بر ره خیر، تو را علم بسنده است نُهار

(دیوان: ۱۳۷۰: ۱۱۲)

خرد به باور ناصر خسرو هدیه و نهاده خداوند در آدمی است:

نهاده خدای است در تو خرد چو در نار نور و چو در مشک شم

(همان: ۶۲)

و نیز:

راست آن است ره دین که پسند خرد است که خرد اهل زمین را ز خداوند عطاست

(همان: ۲۱)

و انسان از آنجا که دارنده خرد است مورد خطاب خداست:

خرد آن است که مردم ز بها و شرفاش از خداوند جهان اهل خطاب است و ثناست

(همان: ۲۴)

ناصر خسرو تصریح می‌ورزد که انسان تخم و نهال بار خرد و برگ هنر و فضل است:

بار خرد و حکمت و برگ هنر و فضل برگیر، که تو این همه را تخم و نهالی

(همان: ۴۳)

و فضیلت انسان بر دهر با خرد است:

مر مرا سوی خرد بر تو بسی فضل است به سخن گفتن و تدبیر و به هشیاری

(همان: ۷۵)

خرد میوه جان آدمی است:

جان تو درختی است خرد بار و سخن برگ وین تیره جسد لیف درشت و خس و خار است

(همان: ۸۷)

ابوالعلاء معری هم در اشعارش به پیروی از موازین خرد توصیه می‌کند زیرا این عقل

است که هدایتگر به تقواست، و ابوالعلاء درک سعادت حقیقی را در گرو این

هدایت‌شدگی می‌داند:

العقلُ یوضَحُ لِلتُّسْكِ مِنْهَاجاً فَاحِذْ حَذْوَهُ

(لزوم مالایلم، ۱۴۱۲: ۵۳۲)

- عقل راه تقوی را روشن می‌کند پس از آن پیروی کن (قلب کسی که در آن آتشی

از عقل باشد ظلمانی نخواهد بود).

و نیز:

لَوْ عَقَلَ الْإِنْسَانُ رَامَ الْهُدَى وَ لَمْ يَبْتَ فِي الْقَوْمِ سَدْرَانًا

(همان: ۴۲۷)

- اگر آدمی خرد ورزد و بیندیشد هدایت رام شده و گمراهی در میان مردم نمی ماند.

از منظر *ابوالعلاء* هر امر غیر عقلانی ماهیتی نفسانی دارد و به منزله دردی است که درمان آن تنها به مدد خردی کارساز و مصلحت اندیش میسور است:

لَوْ كَانَ عَقْلُ النَّفْسِ فِي الْجَسْمِ كَامِلًا مِمَّا أَضْمَرَتْ فِيمَا يَلْمُ بِهَا غَمًّا

(دیوان، ۱۴۱۲: ۱۳۳)

- اگر هر کسی عقلی کامل در جسم داشت آنچه که به وسیله غم در آن جمع شده بود پنهان نمی شد.

ناصر تصریح می کند که «عدل و راستی» از آثار عقل پاک اند و توضیح می دهد که عقل، آفتاب دل است و عدل، پرتو آن آفتاب:

عدل است و راستی همه آثار عقل پاک عقل است آفتاب دل و عدل ازو ضیاست

(دیوان، ۱۳۷۰: ۳۹۴)

و *ابوالعلاء* تأکید می ورزد که:

ذَاكَ نَوْرُ الْأَجْسَادِ يُحَسِّنُهَا كَمَا تَبَيَّنَتْ تَحْتَ اللَّيْلِ السَّرْجَاءُ

(دیوان، ۱۴۱۲: ۲۱۵)

- عقل نور بدن ها و به مثابه چراغی است در شب که راه می نماید.

عقل از منظر هر دو حکیم فصل ممیز انسان و دیگر موجودات است. زیر نور عقل و تحت تابش آن آثار و امیال بهیمی وجود آدمی بی اثر می شود و حیات جان بخش انسانی قوت و رونق می گیرد.^۱ *ناصر* شیعه اسماعیلی است و در «تعالیم اسماعیلی به عقل انسانی، به عنوان مخلوق الهی، مقام بسیار والایی می دهد. تحت قلمرو فلکی یا قلمرو روحانیات، قلمرو پدیده ها از پایین ترین درجه تا بالاترین درجه در جنبش و حرکت است. این جنبش از چهار عنصر (اندیشه علمی سده های میانه)، که با هم ترکیب می شوند تا هر چیز دیگر را در سیر استعلایی از معدنیات به نباتات و حیوانات به وجود آورند، شروع

می‌شود. انسان تاج عالم حیوانات، و عقل تاج و ذروه جهان انسانی است. در چنین نظامی، عبادت درست خداوند مستلزم بکارگرفتن عقل است. اگر رسیدن به بهشت وابسته به کردن کار نیک و حتی بالاتر از آن، کامل کردن سلوک اخلاقی خود است، پس انسان‌ها باید از آن مشخصه متمایزکننده که آن‌ها را از دیگر مخلوقات جدا می‌سازد، یعنی از عقل، استفاده کنند» (هانسبرگر، ۱۱۴: ۱۳۹۰-۱۱۵).

از این روست که ناصر به بند خرد بر جانش می‌بالد و آن را مایه فضیلت حیات انسانی بر زندگی بهیمی به حساب می‌آورد:

سر ز کمند خرد چگونه کشم
فضل خرد داد بر حمار مرا

(دیوان، ۱۳۷۰: ۱۲۶)

و ابوالعلاء می‌سراید:

إِذَا الْحَيَوَانَ فُضَّ الْعَقْلُ مِنْهُ
فَمَا شَرَفُ الْإِنْسِ عَالِي النَّمَالِ

(دیوان، ۱۴۱۲: ۲۳۰)

- اگر به حیوانی عقل افزوده شود او شرف دارد به همنشینی که سخن چین است.

از نظر ابوالعلاء عقل قدرتمندترین نیروست:

وَهَتَّ أَدْيَانُهُمْ مِنْ كُلِّ وَجْهِ
فَهَلْ عَقْلٌ يَشُدُّ بِهِ عُرَاهَا

(همان: ۵۱۸)

- عقل نیروی برتر است و هر قدرتی جز آن پست و بی‌نیرو است.

ناصرخسرو هم عقل را خورشید روشنگر و حیات بخش جان و دل می‌داند:

بر دل و جان تو نور عقل بتابد
چون تو ز دل زنگ جهل را بمحائی

(دیوان، ۱۳۷۰: ۹۲)

نکته قابل ذکر و تأمل دیگر، هم‌سنگی و موازنه خرد و سخن در شعر ناصرخسرو است. سخن از منظر ناصر نمودگاه خرد و دانش، و میوه و طعام جان است. هم‌چنان که پیکره انسان آرمانی در شعر ناصر بر سه وجه اساسی - خرد، دانش و دین - بنیاد نهاده شده، سخن هم به عنوان قرارگاه حکمت و خرد در دیوان شاعر مقامی بسیار ارجمند دارد. حکیم، سخن را آینه تمام نما و معیار و میزان و محک عقل و شخصیت آدمی و

پروردن جان به سخن‌های خوب را مهین حسبت خردمند می‌داند؛ چنانکه گویی در جهان شعر ناصر سخن هم آغاز اندیشه و هم پایان آن است و به تعبیر دیگر علت غایی جهان آفرینش و به ویژه انسان، سخن است تا آنجا که می‌توان گفت انسان جز سخن و نفس ناطقه چیزی نیست (ماحوزی، ۱۳۷۴: ص ۱۸۴).

ناصر متأثر از نص قرآن که انسان را به فضیلت تعلیم گرفتن بیان ارج می‌نهد (الرّحمن/۳) و سخن و کلام پاک را بازگردنده به سوی خداوند می‌داند (فاطر/۱۰) و نیز با چشم‌داشت به انطباق قول و فعل خداوند آنجا که می‌فرماید:

﴿لِنَمَاقُؤُنَا لِيَشِيءَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (نحل/۴۰)

و پدیدآمدن هستی از کلمه، اصل و اساس آفرینش انسان را «سخن» می‌داند و تصریح می‌کند که:

تخم ما بی‌گمان سخن بوده است	خوب‌تر زین کسی نداد نشان
و آنچه او از سخن پدید آید	به سخن باشدش بقا و توان
به سخن مردم آمده ست پدید	به سخن جان او رسد به جنان
سخن اول آن شریف خرد	سخن آخر آن عزیز قرآن
سخنت اول و سخنت آخر	سخنی خوب شو در این دو میان

(دیوان، ۱۳۷۰: ۲۰۴)

او هم‌چنین ضمن اشاره به سنخیت علت و معلول بیان می‌دارد که چون اصل وجود انسان «سخن» است، پس غذای مناسب و مسانخ او هم «سخن» است و ای بسا که سخن، مقوم بعد روحانی (عقلانی) (پشت دار، ۱۳۸۵: ۲۶۹) وجود آدمی است.

ملازمت سخن با دانش و حکمت امری پذیرفته و مسلم است و نکته‌ای است که به هر بهانه مورد موافقت و تأیید و تأکید شاعر واقع شده. علاوه بر آن ناصر دو وجه دیگر هم برای سخن خوب که نشان سختگی و پختگی خرد و از علائم کمال رشد انسانی است برمی‌شمارد، و آن به جای گفتن و به عمل درآمیختن سخن است:

درختات گر ز حکمت بار دارد به گفتار آی و بار خویش می‌بار

اگر شیرین و پرمغز است، بارت تو را خوب است چون گفتار کردار

(همان: ۱۸)

معری هم عقل را معیار تمییز سخن باارزش و خوب از کلام بیهوده و بی‌ثمر می‌داند و توصیه می‌کند که پیش از قبول یا رد سخن باید آن را با موازین خرد سنجید:

والحدیث المسموع یوزن بالعقل فیضوی الیه عرف نکر

(دیوان، ۱۴۱۲: ۳۹۲)

- شنیده‌ها به خرد سنجیده می‌شوند و آنگاه به رد یا قبول‌شان حکم می‌شود.

معری هم شک انسان عالم را از یقین انسان جاهل روشن‌تر و قابل اتکاتر می‌داند:

الا لمیون ان ظنوا و ان حدسوا ظننهم بیقین واضح تلجوا

(دیوان، ۱۴۱۲: ۲۱۱)

- بزرگان چون به ظن و گمان افتند پنداری که مطمئن از یقینی روشن‌اند.

نتیجه بحث

۱- ناصر خسرو قبادیانی بلخی و ابوالعلائی معری فارغ از نام و قومیت و نژاد و زبان از داعیه‌داران حکمت و اخلاق و ادب در فرهنگ بشری به شمار می‌آیند تجارب مشترک روح و اندیشه ثمرات و دستاوردهای مشابه فکری و ادبی برای این دو حکیم در پی داشته که از آن جمله است: پرداختن به اخلاق و حکمت و تکیه و توجه و تأکید به امر خرد و لزوم خردورزی به عنوان ممیز و مفارق انسان در عالم هستی.

۲- خرد از منظر هر دو حکیم معدن خیر و عدل و احسان و هدایتگر به تقواست. تحقق عدل و عبودیت و راستی تنها با تکیه بر موازین خرد ممکن خواهد بود.

۳- ریشه‌های اسماعیلی و نوافلاطونی عقل- به عنوان تاج و ذروه حیات انسانی - به شکلی خاص و فراگیر در شعر ناصر خسرو و با وجهی مشابه در آثار ابوالعلاء نمود و حضور دارد.

۴- «سخن» و «علم» به عنوان ملزومات خرد و فعلِ عقل در اندیشه و شعر هر دو حکیم مورد توجه ویژه بوده، پرداختن به آن دو دستمایه مضمون پردازهای بسیار در دیوان ناصر خسرو و ابوالعلاء است.

کتابنامه

قرآن کریم

- احسن، عبدالشکور. ۱۳۵۵، **یادنامه ناصر خسرو** (مجموعه مقالات به مناسبت هزارمین سال ولادت ناصر خسرو)، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- الفاخوری، حنا. ۱۳۶۱، **تاریخ ادبیات عربی**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- پشت‌دار، علی محمد. ۱۳۸۵، **ناصر خسرو و ادب اعتراض** (جلوه‌های آزادگی و ادب اعتراض در دیوان ناصر خسرو)، انتشارات فرهنگ صبا: تهران.
- چناری، امیر. ۱۳۸۵، **اشعار ابوالعلاء معری**، چاپ اول، تهران: انتشارات زوآر.
- سجستانی، ابویعقوب. ۱۳۵۸، **کشف المحجوب**، با مقدمه هانری کربن، چاپ اول، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- درگاهی، محمود. ۱۳۷۸، **سرود بیداری**، انتشارات امیرکبیر: تهران.
- دشتی، علی. ۱۳۸۶، **تصویری از ناصر خسرو**، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوآر.
- طاهری مبارکه، غلام محمد. ۱۳۷۵، **سلام باد بر خرد**، چاپ اول، تهران: انتشارات نقش جهان.
- ماحوزی، مهدی. ۱۳۷۴، **شرح مخزن الاسرار**، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- محقق، مهدی. ۱۳۶۸، **تحلیل اشعار ناصر خسرو** (به انضمام پنج پیوست)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مسکوب، شاهرخ. ۱۳۷۱، **چند گفتار در فرهنگ ایران**، چاپ اول، تهران: نشر زنده‌رود.
- معری، ابوالعلاء. ۱۴۱۲ق، **دیوان لزوم ما لا یلزم**، چاپ اول، بیروت: انتشارات الجیل.
- ممتحن، مهدی. ۱۳۸۴، **ابوالعلاء معری در گستره ادب و فلسفه**، چاپ اول، جیرفت: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- ناصر خسرو. ۱۳۷۰، **دیوان**، به تصحیح مجتبی مینوی_مهدی محقق، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هانسبرگر، آلیس‌سی. ۱۳۹۰، **ناصر خسرو لعل بدخشان** (تصویری از شاعر، جهانگرد و فیلسوف ایرانی)، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرزانه.